

• دریافت ۹۳/۰۹/۲۷

• تأیید ۹۴/۰۲/۰۶

بررسی تفصیل مسافرت کاپیتان اطراس به سمت قطب شمالی با رویکرد تاریخ‌گرایی نوین

مریم سادات فیاضی *

چکیده

تفصیل مسافرت کاپیتان اطراس به سمت قطب شمالی در سنه ۱۸۶۰ مسیحی ترجمه محمد حسن خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) از قسمت اول رمان ژول ورن به نام *Les Aventures du Capitaine Hatteras* [1864] است که از ۱۱ محرم ۱۲۸۸ هجری قمری در شماره اول روزنامه «ایران» به صورت پاورقی چاپ شده و در صد و سی و دومین شماره به پایان رسیده است. از آنجا که روزنامه ایران جزئی از ارگان رسمی دولت ایران در آن زمان به حساب می‌آید، نوشتار حاضر در پی آن است تا روابط قدرت را در متن اثر ادبی پیش‌گفته مشخص سازد و بازخورد انتشار آن را در بافت غیر زبانی نهاد قدرت و روزنامه ایران نشان دهد. از همین روست که نویسندگان با اتخاذ رویکرد تاریخ‌گرایی نوین^۱ می‌کوشند پاسخی برای این پرسش بیابند که رمان تفصیل مسافرت کاپیتان اطراس به سمت قطب شمالی در سنه ۱۸۶۰ مسیحی چگونه در قالب گفتمان حاکم زمان خود جای می‌گیرد و با چه تمهیدی از متن اثر فراتر رفته لایه‌های پنهان قدرت را باز می‌نمایاند. در نگاه کلی فرض بر این است که ابتدا نخبگان جامعه گونه علمی-تخیلی را از میان سایر گونه‌های ادبیات داستانی برای روایت داستان برمی‌گزینند، اما به تدریج با پیش‌روی داستان ساخت سنتی قدرت، گرایش علمی-تخیلی پیشین را به گونه تاریخی-عینی معهود گذشته فرو می‌کاهد.

کلید واژه‌ها:

تاریخ‌گرایی نوین، گفتمان، قدرت.

درآمد

قلمرو اصلی پژوهش حاضر، بررسی رمان مسافرت کاپیتان اطراس به سمت قطب شمالی در سنه ۱۸۶۰ مسیحی از منظر تاریخ‌گرایی نوین است. این اثر با عنوان فرانسوی Voyages et aventure du capitaine Hatteras و عنوان انگلیسی The Adventure of Capitan Hatteras توسط ژول ورن نویسنده فرانسوی به رشته تحریر درآمد. نسخه انگلیسی اثر در دو بخش تألیف شده بود؛ بخش اول انگلیسی‌ها در قطب شمال The English at the North Pole و بخش دوم دشت یخ‌زده The desert of ice نام داشت. این رمان برای نخستین بار در سال ۱۸۶۴ از سوی انتشارات پی‌یر ژول هتزل^۱ به زبان فرانسه منتشر شد و در سال ۱۲۸۸ هجری قمری محمدحسن صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) آن را به زبان فارسی بازگرداند. تفصیل مسافرت کاپیتان اطراس به سمت قطب شمال در سنه ۱۸۶۰ مسیحی در بیست و هفت فصل از شماره (نمره) اول (یکشنبه، یازدهم محرم ۱۲۸۸) تا شماره صد و سی و دو (یکشنبه، هشتم رمضان ۱۲۸۹) در دو صفحه- و در شماره‌های آخر در سه صفحه- به صورت پاورقی در روزنامه ایران انتشار یافت.

داستان مسافرت کاپیتان اطراس به سمت قطب شمالی در سال ۱۸۶۱ میلادی رخ می‌دهد و ماجراهای سفری اکتشافی به سمت قطب شمال را حکایت می‌کند که سرپرستی آن را کاپیتان ژان اطراس بر عهده دارد. به باور کاپیتان اطراس دریای اطراف قطب پوشیده از یخ نیست و هدف غایی او رسیدن به مکانی است که در آن هیچ تنابنده‌ای یافت نمی‌شود. سرکشی و تمرّد خدمه کشتی در طول سفر موجب از بین رفتن کشتی اطراس می‌شود. اما او به اتفاق شمار اندکی از افرادش به سفر خود ادامه می‌دهد. در ساحل جزیره آمریکای جدید او بقایای کشتی مکتشفان آمریکایی را پیدا می‌کند و به کمک دکتر کلاوبنی که طرحی از چگونگی ساخت خانه‌های یخی را در ذهن دارد، اقامتگاهی برای خود احداث کرده، زمستان قطبی را در آنجا سپری می‌کند. ابتکار عمل دکتر و توانایی‌های او سبب می‌شود افراد گروه از سرمای طاقت‌فرسای زمستان قطبی و مخاطرات آن جان سالم به در برند. پس از پایان زمستان، یخ‌های دریا آب می‌شود و مسافری با قایقی که از تخته‌پاره‌های کشتی شکسته آمریکایی می‌سازند مجدداً راه قطب را در پیش می‌گیرند. در ادامه راه موفق به یافتن مرکز قطب می‌شوند و نام ملکه انگلستان را بر آن می‌گذارند. جزیره دارای آتشفشانی فعال است که به زعم اطراس خود مرکز قطب شمال است. از این‌رو، به آن سو عزیمت می‌کنند و پس از طی مشقت‌های بسیار به

آن می‌رسند. اطراس از همراهان خود جدا گشته تا دهانه آتشفشان پیشروی می‌کند و به درون آتشفشان می‌پرد. بر اساس نسخه اولیه، اطراس جان خود را از دست می‌دهد. اما در نسخه اصلاح‌شده ژول ورن، اطراس نجات می‌یابد. لیکن مشاعر خود را برای همیشه از دست می‌دهد. پس از بازگشت به انگلستان به وسیله دوست اندیشمندش دکتر کلاوبنی در آسایشگاه بیماران روانی اسکان داده می‌شود و باقی عمر را به همراه سگ سیاه و وفادارش صرف قدم زدن در حیاط آسایشگاه می‌کند. از آنجا که اطراس روح خود را در دهانه آتشفشان گم کرده، هرگز تا پایان عمر سخنی نمی‌گوید و چیزی نمی‌شنود. ظاهراً پیاده‌روی‌های او مقصد مشخصی ندارد. اما بر اساس جمله پایانی داستان «کاپیتان اطراس همواره به سمت شمال گام برمی‌دارد» (۱۳۲).

رمان *سفر کاپیتان اطراس* نخستین پاورقی‌ای است که در (کشور) ایران به چاپ رسید. تاریخ انتشار آن به زمانی باز می‌گردد که ایران تجربه دو شکست سنگین از دولت روسیه را پشت سر گذاشته و بخش‌هایی از کشور از دست رفته است. رمان اگرچه در قالب ژانر علمی-تخیلی نگاشته شده، اما رگه‌های مشخصی از آرمان‌گرایی و میهن‌پرستی در آن به چشم می‌خورد. در روزگاری که سطح آگاهی و مطالبات مردم به شدت رو به افزایش است، چاپ این اثر به قلم صنیع‌الدوله به عنوان ملتزم رکاب همایونی و مترجم دربار را نمی‌توان بدون انگیزه‌های خاص در نظر آورد. چرا که انتخاب کتاب‌ها برای ترجمه و نیز ترجمه آنها زیر نظر شخص صنیع‌الدوله صورت می‌پذیرفت. همچنین صنیع‌الدوله مسئول قرائت کتاب برای شاه بود. براساس خاطرات اعتمادالسلطنه، وی هر روز شرح رویدادهای جهان را از روزنامه‌ها برای ناصرالدین شاه قرائت می‌کرد. نکته‌های پراکنده‌ای از این قرائت‌ها را می‌توان از خاطرات اعتمادالسلطنه دریافت. وی در خاطرات خود می‌نویسد: «از مشغولیات منظم و روزانه ناصرالدین شاه خواندن کتاب و روزنامه بود. خواه آن که برای خود بخواند و یا برای او بخوانند.» او اشاره می‌کند که کمتر روزی می‌شد که او کتابی یا روزنامه‌ای برای شاه نخوانده باشد. حتی بعضی از روزها دو تا چهار ساعت متوالی این کار به طول می‌انجامید (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۲۲۰، ۴۱۱، ۷۰۱) به حدی که صنیع‌الدوله این کار خود را «نقّالی» می‌شمرد و اظهار خستگی می‌کرد. گاهی حتی هنگام سواری مجبور می‌شد در کنار شاه براند و مدتی دراز (مدت دو ساعت) روزنامه بخواند (همان: ۲۰۱، ۳۰۸). از این رو نمی‌توان چاپ رمان *سفر کاپیتان اطراس* را بدون هیچ ملاحظه اجتماعی، فرهنگی و یا حتی سیاسی در نظر آورد.

در پژوهش حاضر برآنیم تا داستان مورد نظر را از منظر تاریخ‌گرایی نوین مورد مطالعه قرار

دهیم و از این رهگذر به رهیافت جدیدی از مفاهیم گفتمان، زبان و قدرت دست یابیم. تاریخ‌گرایی نوین عنوان رهیافت تازه‌ای در ادبیات است که اندیشه‌های پساساختارگرایی التوسر، باختین و فوکو منجر به پدیدآیی آن گردید که ادبیات را بخشی از گفتمان و فرهنگ در حیطهٔ زمانی و مکانی ویژه‌ای تلقی می‌کرد. به باور تاریخ‌گرایان نوین، ادبیات ابژه‌ای تاریخی و ابزاری است برای شناسایی بهتر تاریخ و حقیقت. زیرا تاریخ‌گرایی گذشته با تاریخ‌نویسی خود به سود قدرت، به دروغ‌گویی پرداخته است. اما در ادبیات و متون بلاغی، به گونه‌ای ناخودآگاه می‌توان حقایق بهتری را پیدا نمود (تسلیمی، ۱۳۹۰: ۲۲۸).

طرح بحث حاضر از آن رو اهمیت می‌یابد که داستان را به مقام راوی تاریخ و نه صرفاً ادبیات ارتقا می‌دهد و از این راه نشان می‌دهد که از تکرار گفتمان، چگونه قدرت در لایه‌های متکثر شکل می‌گیرد. افزون بر این که تاریخ‌گرایی نوین ابزار بسیار مناسبی برای دستیابی به اندیشه‌هایی به دست می‌دهد که در فضای آنها داستان در حال تکوین است.

در پایان این بخش ذکر این نکته ضروری است که برای سهولت در امر خواندن داستان، حتی زمانی که نقل قول مستقیم صورت می‌گیرد، رسم‌الخط فرهنگستان را برای نگارش اثر برگزیدیم. همچنین در ارجاع به داستان عدد نخست نشان‌دهندهٔ شمارهٔ روزنامهٔ *ایران* و عدد دوم بیانگر شمارهٔ صفحه یا صفحاتی است که نقل قول از آن صورت گرفته است.

ترجمه در دورهٔ قاجار

مدرنیّت به آسیب‌زننده‌ترین و در نتیجه بیدارکننده‌ترین شکل خود، یعنی امپریالیسم نظامی، وارد ایران و بسیاری کشورهای دیگر شد. دودمان قاجار، دولتی نیمه‌یکپارچه را از صفویّه به ارث برده بودند. اینک، در آغاز قرن نوزدهم، قاجارها خود را در برابر حملهٔ بی‌امان مدرنیّت، که به شکل فشار و تجاوز نظامی روسیهٔ تزاری از شمال و در نیمهٔ قرن، بریتانیا از جنوب وارد شد، ناتوان یافتند (وحدت، ۱۳۹۳: ۵۷). نخبگان فکری و سیاسی در پی این شکست‌ها به ضرورت اصلاحات آگاهی یافتند. از پنج دانشجوی پسری که در سال ۱۱۹۴ از سوی عباس میرزا نایب‌السلطنه به انگلستان اعزام شدند، قرار بود چهار نفر در رشته‌های نظامی یا فنی (توپخانه، مهندسی، شیمی و تفنگ‌سازی مدرن) تحصیل کنند و نفر پنجم (میرزا صالح) قرار بود به تحصیل زبان‌ها بپردازد (Farman Farmayan, 1966, 21). بنابراین، پرداختن به ترجمه، در تاریخ معاصر ایران، در قالب اقدامات عباس میرزا تبلور یافت. آنچه تفکر پاره‌ای اصلاحات را در اندیشهٔ عباس میرزا

فرمانده کل قوای ایران در مقابل سپاهیان روسیه به وجود آورد، رویارویی دو سپاه ایران و روسیه در جنگ‌های زنجیره‌ای بین دو کشور و مشاهده سپاهیان مجهز روسیه بود؛ چرا که در این جنگ‌ها، نیروهای روسی به دلیل داشتن نظم نظامی و فنون جدید با تعداد افراد کم‌تر، توانستند ایرانیان را شکست دهند. عباس میرزا پس از آشنایی با هیئتی فرانسوی که به دنبال بستن قراردادهایی به ایران آمده بودند، در پی کشف عامل اصلی عقب‌ماندگی ایرانیان برآمد. از دیدگاه عباس میرزا، علت ترقی فرنگ، وجود امپراطورانی مانند ناپلئون و پطر کبیر بود. بنابراین دستور داد کتاب‌هایی درباره اقدامات این امپراطوران بزرگ ترجمه شود چرا که تصور می‌کرد می‌تواند نقش پطر کبیر و ناپلئون را برای ملت ایران ایفا کند (زیباکلام، ۱۳۷۴: ۳۵). در این دوره بخشی از تلاش‌های نخبگان فکری و سیاسی معطوف مطالعه آثار اروپاییان در حوزه‌های مختلف حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شد و از رهگذر این مطالعات و ترجمه‌ها، خودآگاهی انتقادی در میان جامعه پدیدار گردید. از سوی دیگر اعزام محصل به غرب و آشنایی با علوم و فنون غربی از دیگر اقدامات عباس میرزا برای ترقی ایران بود. محصلانی که به اروپا سفر می‌کردند افزون بر حوزه‌ای که در آن تخصص می‌گرفتند، دست‌کم با یک زبان اروپایی آشنا می‌شدند. ورود صنعت چاپ به ایران اندک زمان کوتاهی پس از ابداع آن در اروپا از دیگر اقدامات نوگرایانه عباس میرزا بود که بر شتاب نوگرایی در ایران افزود. اما ترجمه در دوره ناصرالدین‌شاه قاجار به اوج رسید و وزارتخانه‌ای تحت عنوان وزارت انطباعات در ایران شکل گرفت که وزارت آن به محمد حسن خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) واگذار شد. «اعتمادالسلطنه به عنوان وزیر انطباعات در انتشار آثار تاریخی و اجتماعی اروپایی بی‌علاقه نبود و هم‌تنی در این امر به خرج می‌داد. دستگاه دارالترجمه دولتی هم که در آن برخی مترجمان قابل در کار بودند و ریاست آن با نویسنده دانشمند میرزا محمد حسن خان ذکاءالملک بود، گرایش قطعی به روشنفکری داشت. آثار سودمندی را به ترجمه می‌رساندند. اما نشر آنها با مزاج سیاسی زمانه چندان سازگار نبود، خاصه حالا که دوره ستیزه‌روی مردم و طغیان افکار بود. تعارضی که این گونه نوشته‌ها با سیاست دولت داشت در خاطرات اعتمادالسلطنه منعکس است» (آدمیت، ۱۳۵۵: ۵۲).

پیش از ورود به بحث اصلی مقاله، لازم است تصویری از فضای دوره قاجار به دست دهیم و مخاطبان ترجمه را در آن دوران بازناسیم و نشان دهیم چگونه این مخاطبان در شکل‌گیری معنای ضمنی اثر نقش داشته‌اند. نخستین مسئله روش‌شناختی که پیش‌رویمان قرار می‌گیرد این است که خوانندگان و مخاطبان ترجمه در عصر قاجار را بر اساس چه اسناد و منابعی شناسایی

کنیم. از آنجا که قصدمان بازشناسی نسبی فضای دوره قاجار در زمان انتشار این پاورقی است، تنها به اطلاعات حاصله از منابع دوره تقریباً پنجاهساله ناصری اکتفا می‌کنیم. بر اساس اطلاعات به دست آمده، خوانندگان ترجمه در این دوره را با توجه به طبقه اجتماعی، نوع خوانش‌ها و شیوه‌های استفاده آنها از ترجمه می‌توانیم به صورت زیر رده‌بندی کنیم: پادشاه و سیاستمداران، روشنفکران، ادیبان و مترجمان، و توده مردم.

پادشاه و سیاستمداران

پیش‌تر اشاره شد که ناصرالدین شاه یکی از مخاطبان اصلی ترجمه بوده و هر روز به مطالعه کتب ترجمه شده می‌پرداخت به گونه‌ای که اعتمادالسلطنه فهرست آثار ترجمه‌ای را که شاه خوانده یا برای او خوانده‌اند به صورت زیر برمی‌شمارد: *تاریخ ارسطو، تاریخ اسکندر دوم پادشاه روس، تاریخ بایر، تاریخ خورشید کلاه امپراطریس روس، تاریخ عثمانی، تاریخ فردریک، تاریخ فرشته، تاریخ کاترین، تاریخ گیوم، تاریخ لوئی چهاردهم، تاریخ مصور فرانسه، تاریخ ناپلئون، تاریخ نیکلا، تاریخ هانری چهارم، تاریخ نرون قیصر، تاریخ هردوت، تمدن اعراب، جنگ روس و فرانسه، رابرت دالفورکی، زندگی مادام پومپادور، سفرنامه ایلچی اسپانیول، سفرنامه ملکه انگلیسی، سفرنامه ژنرال گاردان، سفرنامه شخص فرانسوی به چین، شرح حال طالبیان، فتوحات ناپلئون، نجوم در سیر کواکب (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: هجده).* نگاهی اجمالی به این آثار نشان می‌دهد که ناصرالدین شاه به مطالعه در باب سرگذشت حاکمان سایر دول و به تبع آن نحوه مملکت‌داری آنها عنایت داشته اما با توجه به زمینه‌های فرهنگی و تاریخی کشور روش متفاوتی نسبت به اروپائیان اتخاذ می‌نمود. صنیع‌الدوله که در انتخاب آثار ترجمه شده دقت نظر داشته اظهار می‌دارد: «تاریخ پطر کبیر را که «سرایا تنبیه است» به ترجمه رساند و برای شاه خواند گرچه «هیچ ملتفت نیستند». شرح حال مادام پومبادور معشوقه لویی پانزدهم را از این جهت که «خیلی به وضع حالیه ما شبیه است» فراهم آورد. جای دیگر [اعتمادالسلطنه] افسوس می‌خورد که: «زحمت کشیدم کتاب مادام دوپاری [را] ... ترجمه نمودم که متنبه شوند، بدانند انقراض سلطنت به چه خواهد بود. به خلاف نتیجه بخشید؛ معایب کار لویی پانزدهم قبول شد ... آنچه مقصود بود عمل نیامد» (آدمیت، ۱۳۵۵: ۵۳).

از سیاستمداران مخاطب ترجمه در دوره ناصری می‌توان به علی اصغر خان امین‌السلطان، میرزا حسین قلی خان نظام‌السلطنه و میرزا یحیی خان مشیرالدوله اشاره کرد. اما محمدحسن

صنیع‌الدوله مهم‌ترین رجل قاجار در امر ترجمه است. او نخستین وزیر وزارت انطباعات، رئیس دارالترجمه همایونی و مترجم مخصوص شاه بود که از دارالفنون فارغ‌التحصیل شده و در پاریس تاریخ، جغرافیا و ادبیات خوانده بود. صنیع‌الدوله به زبان‌های فرانسه و انگلیسی تسلط داشت. افشار در مقدمه *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه* می‌نویسد: «صنیع‌الدوله مردی پرکار، مدیر و علاقمند به تحقیقات ادبی بود. در مدت اداره امور دارالتألیف و دارالترجمه با کفایت تمام توانست کتب زیادی را به تألیف و ترجمه برساند و جمعی کثیر از فضلا و دانشمندان عصر را در حلقه علمی و ادبی مجتمع سازد و چون از پشتیبانی خاص شاه برخوردار بود، مصدر خدمات گرانقدر و مهمی واقع شد. زیرا که شاه به نشر معارف و طبع کتب علاقه مخصوص و وافر داشت. گزارش‌هایی که صنیع‌الدوله از کار مجالس دارالتألیف و دارالترجمه منظمأ به عرض شاه می‌رسانیده است، مؤید بر طرز کار مرتب و علاقه سرشار و مراقبت اوست» (افشار، ۱۳۸۹: پانزده).

روشنفکران

از میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقا خان کرمانی، عبدالرحیم طالبوف و میرزا حسن نایینی به عنوان برجسته‌ترین نخبگان فکری دوره قاجار می‌توان یاد کرد. این افراد مترجمانی بودند که ترجمه را در خدمت بالا بردن سطح آگاهی مردم به کار بستند. آثار ترجمه شده به وسیله این روشنفکران موجب رواج گفتمان انتقادی در جامعه شد که دست‌آخر به جنبش مشروطه منتهی گردید. میرزا فتحعلی آخوندزاده «پیشرو فن نمایشنامه‌نویسی و داستان‌پردازی اروپایی است در خطه آسیا» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۳۲).

آخوندزاده بنیانگذار مبحث نقد ادبی جدید در ایران به‌شمار می‌آید. انگیزه اصلی آخوندزاده در رویکرد به مقوله نقد، وجود معضلات اجتماعی در خور نقدی چون بی‌عدالتی، جهل، خرافات، بی‌قانونی در جامعه آن روز ایران بود (علیزاده بیرجندی، ۱۳۹۰: ۱۷). یکی دیگر از شخصیت‌های سیاسی دوره قاجار میرزا آقاخان کرمانی بود که می‌توان او را در کنار فتحعلی آخوندزاده از بنیانگذاران ناسیونالیسم ایرانی دانست. (آدمیت، ۱۳۶۴). او یکی از منتقدان سرسخت سنت‌های اجتماعی، سیاسی و دینی عصر قاجار است که تحت تأثیر اندیشه‌های عصر روشنگری، سیاست و دیانت شرقی را دو روی یک سکه می‌دانست. او با تأکید بر عناصر بنیادین اندیشه مدرن، بویژه ناسیونالیسم و دموکراسی اجتماعی، درصدد مدرن‌سازی جامعه ایران بود (اکبری، ۱۳۷۴ الف:

۷۸). شیوه کرمانی در انتقاد اجتماعی و خرده‌گیری بر خرافات دینی، همان طنز ولتر است. از دیگر مترجمان و متفکران دوره قاجار، عبدالرحیم طالبوف است که در نوشته‌های خود از اندیشه‌گرانی چون روسو، رنان، ولتر و بنتام و دیگر اندیشمندان اروپایی نام می‌برد. وی با استفاده از ترجمه روسی کتاب‌های فیلسوفان اروپایی با اندیشه‌های آنها آشنا شد. وی در آثار خویش هنگامی که از آزادی‌های موجود در غرب سخن می‌گوید، به آزادی شهروندان اروپایی در انتقاد از کارهای دولت اشاره می‌کند (حائری، ۱۳۶۰: ۴۹ به نقل از علیزاده بیرجندی، ۱۳۹۰: ۱۹). میرزا حسن نایینی نیز در آثار خود به مفهوم استبداد تأکید می‌کند و به طرح اثبات قانونی و مشروع بودن حکومت مشروطه و غیرقانونی و نامشروع بودن استبداد می‌پردازد.

ادیبان و مترجمان

ترجمه در دوره ناصرالدین شاه بر نحوه حکومت‌داری و ادبیات ایران تأثیرگذار بوده است. در حوزه سیاست، ملکم خان را مهم‌ترین شارح فرنگ در دوره ناصری دانسته‌اند که همت خویش را برای شناساندن دستگاه جدید حکومت به کارگزاران دیوان‌سالاری شخص شاه به کار بست (اکبری ب، ۱۳۸۴: ۵۹). ملکم تحصیل کرده مدرسه معتبر پلی‌تکنیک پاریس بود و به دلیل تسلط به زبان‌های اروپایی می‌توانست بسیاری از اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی رایج در غرب را به ایران انتقال دهد (غنی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۱۴). صنیع‌الدوله نیز در جوانی پیرو عقاید ملکم خانی بوده و در اواخر عمر به سبب ترس از غضب شاه از ملکم روی گردانیده است (افشار، ۱۳۸۹: هفده). ترجمه آثار اروپایی، بر ادبیات فارسی نیز تأثیرگذار بود. مترجمان دوره قاجار با به‌کارگیری لغات روزمره در نثر فارسی، راه را برای ساده‌ترنویسی هموار ساختند. ترجمه مولیر به وسیله میرزا حبیب اصفهانی، رمان‌های الکساندر دومای پدر توسط محمد طاهر میرزا، دانیل دوفو، لوسیج، فنلن، و ژول ورن افزون بر نثر فارسی، بر ذوق ادبی و عادات خواندن ایرانیان نیز اثر گذارد. در نتیجه اشکال ادبی جدید داستان کوتاه، درام و رمان به زبان فارسی راه یافت. از آنجا که آثار بسیاری در روزنامه‌های ایران چاپ می‌شدند، ساده‌نویسی به ابزاری کارآمد برای برقراری ارتباط میان نویسندگان یا مترجمان با خوانندگان بدل گشت. افزون بر این، ترجمه آثار اروپایی درباره پتر کبیر و چارلز دوازدهم دگرگونی‌هایی در سنت تاریخ‌نگاری ایرانی پدید آورد و آشنایی با شیوه‌های نوین تاریخ‌نگاری در اروپا موجب بازنگری در آثار تاریخی ایران شد.

توده مردم

توده مردم که از سواد چندانی برخوردار نبودند به واسطه حضور در قهوه‌خانه‌ها و اماکن عمومی در جریان اخبار و مطالب منتشر شده در جراید و کتب قرار می‌گرفتند. افراد باسواد کم‌کم جای نقلابان را گرفتند و مفاهیمی چون «قانون»، «آزادی»، «سویلیزاسیون»، «فئاتیک»، «روولوسیون»، «پولتیک» و «پارلمان» از آثار ترجمه‌شده روشنفکران به ادبیات مردم کوچه و بازار راه یافت. این آگاهی و رواج گفتمان انتقادی بستر مناسبی برای ترور شاه و سپس طرح مطالبات مردم در قالب مشروطه‌خواهی فراهم آورد.

در ادامه مقاله، به بررسی این مسئله می‌پردازیم که مخاطبان ترجمه در دوره ناصرالدین شاه چگونه به خوانشی ورای متن ترجمه‌شده می‌رسیدند. به این منظور از نظریه تاریخ‌گرایی نوین به عنوان ابزاری برای تحلیل رمان سفر کاپیتان اطراس استفاده می‌کنیم.

تاریخ‌گرایی نوین

نظریه تاریخ‌گرایی نوین که در دهه ۱۹۸۰ توسط منتقدین برجسته‌ای چون گرین‌بلات، جانانان گلدبرگ و لوئیس موتروز در آمریکا طرح شد، تعریف جدیدی از متن یا اثر هنری ارائه می‌دهد و بر این نکته تأکید می‌کند که «با خواندن تاریخ هیچ‌گاه نمی‌توان حقیقت یا تصویری کاملاً دقیق از وقایع گذشته یا جهان‌بینی گروهی از افراد را به دست آورد» (برسلر، ۱۳۸۶: ۲۴۵). به بیان دقیق‌تر، در تاریخ‌گرایی کهن، تاریخ به مثابه سندی نهایی برای واقعیات تلقی می‌شود، اما در تاریخ‌گرایی نوین باور بر این است که تاریخ‌نویسان بیش از آن که حقایق تاریخی را باز نمایند، خوانش‌های شخصی خود را به دست می‌دهند و حقایق دلخواه خود و قدرت را آشکار می‌سازند که دست آخر راه به ذهنی کردن تاریخ می‌برند. بنابراین، تاریخ‌گرایی نوین به «بازتعریف رابطه متن با تاریخ می‌پردازد» (همان: ۲۴۸). از این‌رو، خاستگاه بسیاری از واقعیات‌های تاریخی را می‌توان در ناخودآگاه متون، خاصه متون ادبی، یافت. چرا که تعصبات شخصی، گفتمان قدرت و ایدئولوژی و شیوه روایت، جملگی بر حقیقت رویدادها و رخدادها تأثیر می‌گذارد و تصویر متفاوتی از آن به دست می‌دهد. از همین روست که تاریخ‌نگاران پرشماری، همواره تاریخ را به گونه‌ای نگاشته‌اند که گفتمان قدرت آن را می‌پسندد. این در حالی است که «تاریخ‌گرایی نوین می‌کوشد حقایق تاریخی را به شیوه‌ای - هرچند نسبی - زنده کند و روابط پنهان قدرت را نشان دهد و زمینه‌های سرپیچی از آن را فراهم سازد. از این‌رو، ادبیات دارای ارزش‌های فراتاریخی و بی‌زمان

نیست، بلکه ابزاری است مادی و عینی برای شناخت تاریخ و از آنجا که همه متن‌های ادبی این توانایی را دارد که ما را از حقایق تاریخی آگاه سازد، مرز میان ادبیات والا و پست برداشته می‌شود و حتی در ادبیات شبانی و عامه‌پسند و نیز عرفانی می‌تواند همچون ادبیات امروز، نامستقیم، گوشه‌هایی از واقعیت‌های تاریخی و حتی گاه کلیت‌های تاریخی و نیز سرپیچی از آن را بازتاب دهد» (تسلیمی، ۱۳۹۰: ۲۴۱).

گرین‌بلات ضمن بررسی آثار رنسانس و الیزابتی به این باور می‌رسد که «این آثار تنها به بازنمایی قدرت گذشته و نیز زمان خود نمی‌پردازند، بلکه نشانه‌هایی از سرکشی در برابر گفتمان بزرگ یگانه از خود بر جای می‌گذارند. حتی در متونی که سرسختانه به گفتمان یگانه و قدرت یکپارچه رو دارد، می‌توان نشانه‌هایی از کشمکش‌های سازمانی و ایدئولوژیک یافت» (Greenblatt, 2002: 497). برای نمونه می‌توان به شکسپیر اشاره کرد که علیرغم گرایش شدید به اشرافیت، خودآگاه یا ناخودآگاه به جنبه‌های پوسیده قدرت اشاره می‌کند. نظام قدرت، امور فردی و سرپیچی از نظام‌های اجتماعی را به روش‌های متفاوت سرکوب می‌کند. گرین‌بلات در «پژواک شگفتی»^۱ (۱۹۹۰) می‌نویسد: «تاریخ‌گرایی جدید، آنطور که من فهمیده‌ام، فرایندهای تاریخی را اموری تغییرناپذیر و محتوم نمی‌داند، اما در جستجوی کشف محدودیت‌ها یا قیدهایی است که بر اقدام فردی اعمال می‌شوند: اعمالی که به نظر منفرد می‌رسند در حکم متکثر نشان داده می‌شوند. قدرت ظاهراً منفرد نبوغ فردی در قید انرژی جمعی اجتماع است. یک حرکت مخالف ممکن است عنصری از یک فرایند مشروعیت‌بخش گسترده‌تر باشد، اما تلاش برای تثبیت نظم امور آن را سرکوب می‌کند» (برتنز، ۱۳۸۲: ۲۳۴ به نقل از گرین‌بات ۵۴-۵۵).

گرین‌بلات در خودسازی رنسانس (۱۹۸۰) برخلاف مونتروز - که بر «تاریخیت» تأکید می‌کند - «خود» را ساخته ادبی متن نیز می‌داند و بر «متنیت» پافشاری می‌کند. زیرا معتقد است که شخصیت‌های تاریخی همچون نظام‌های متنی در اسناد ثبت می‌شوند (مکاریک، ۱۳۸۴: ۴۴۳). بنابراین تاریخ و متن هر دو در ساختار منش فردی اثرگذار است. با این رویکرد، تمام اعمال بشری درهم تنیده و بهم‌پیوسته است و بازتابی از کنش و واکنش‌های گفتمان‌های کثیری است که در تحلیل متن باید به آن توجه کرد. فوکو در کتاب تاریخ جنسیت^۱ (۱۹۷۸) می‌گوید: «گفتمان می‌تواند توأمان ابزاری برای قدرت و نتیجه قدرت باشد. علاوه بر آن می‌تواند مانع و سدّی در برابر قدرت و نقطه شروعی برای یک راهبرد مخالف باشد. گفتمان در عین تقویت قدرت، آن را به سستی و رسوایی نیز می‌کشاند. گفتمان قدرت را شکننده می‌کند و امکان

ایجاد اختلال در کار آن را فراهم می‌سازد.» (Foucault, 1978: 101).

با اتخاذ چنین نگرشی می‌توان نتیجه گرفت که هر متن از مجموعه‌ای از گفتمان‌های درهم تنیده و در عین حال متعارضی شکل می‌گیرد که درون‌مایه‌اش گفتمان‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی موجود در هر دوره‌ای از تاریخ است. به عبارت دقیق‌تر، در تاریخ‌گرایی نوین، شرایط تاریخی از جمله شرایط اجتماعی-اقتصادی آفرینش یک متن ادبی مخصوص یا اطلاعات زندگی‌نامه‌ای مؤلف آن، برای روشن کردن ادبیات خواننده نمی‌شوند و همچنین ادبیات نیز با هدف آن که پرتو مستقیمی بر تاریخ افکنده شود، خوانده نمی‌شود، بلکه دوره تاریخی مورد نظر در حکم فرهنگی دورافتاده تلقی می‌شود که تجلیات مختلف گفتمانی آن -انواع متونی که به دست ما رسیده‌اند و موضوع کار ما را تشکیل می‌دهند- باید مورد توجه دقیق قرار گیرند و در کنار هم بررسی شوند تا شاید بتوان به تصویر روشنی از روابط قدرت و نیروهایی که در آن فرهنگ عمل می‌کنند دست یافت.

تاکنون آثار چندی در ارتباط با تاریخ‌گرایی نوین در ایران صورت گرفته که عبارتند از: «جنسیت، قدرت و کاربرد زبان از دیدگاه تاریخ‌گرایی نوین در گنگری گلن راس اثر دیوید ممت» (۱۳۸۸)، «گفتمان، قدرت و زبان در قصه‌های بهرنگی از دیدگاه تاریخ‌گرایی نوین» (۱۳۹۱)، «ابهام‌زدایی از نقد نوپای تاریخ‌گرایی نو در ایران با نگاهی به پژوهش‌های انجام‌شده» (۱۳۹۲)، «بازنمایی مناسبات قدرت در زبان دبیری با تکیه بر دستور الکاتب فی تعیین المراتب» (۱۳۹۲)، «تاریخ‌گرایی سهراب سپهری در مرگ رنگ» (۱۳۹۲)، «بازخوانش بینامتنی منظومه جمشید و خورشید سلمان ساوجی از منظر تاریخ‌گرایی نو» (۱۳۹۳)، «تاریخ‌گرایی نو (بررسی کتاب تاریخ بیپهی در بوته نقد جدید)» (۱۳۹۳).

تحلیل گفتمان در تفصیل مسافرت کاپیتان اطراس به سمت قطب شمالی

تفصیل سفر کاپیتان اطراس به سمت قطب شمالی را می‌توان از منظر گفتمانی دو پاره دانست. به این اعتبار که کاپیتان اطراس به عنوان صاحب قدرت از دو شیوه گفتمانی متفاوت بهره می‌گیرد. اگر داستان را نیز به همین قیاس به دو بخش تقسیم کنیم و بخش اول را از شروع داستان تا ترک کشتی فورواردر در نظر آوریم و بخش دوم را از زمان یافتن کاپیتان التامون (کاپیتان آمریکایی کشتی پرواز) لحاظ کنیم، آنگاه به این تفاوت‌های گفتمانی پی خواهیم برد. در بخش نخست، کاپیتان اطراس در مقام قدرت با زیردستان انگلیسی‌تبار خود با زبانی عاری از

خشونت سخن می‌گوید و پیوسته آنان را با خود همدل می‌سازد. چنانکه در اواخر داستان، اطراس پیش از آن که به بالای دهانه کوه آتشفشان صعود نماید خطاب به همراهان هموطن خود چنین می‌گوید: «ای رفقا و دوستان من! الحق اهتمامات فوق‌العاده شما سبب شد که توانستیم به مقصد رسیده و از هر یک نهایت امتنان و غایت رضایت را دارم و در ظاهر و باطن طریق انصاف را از دست نمی‌دهم [...] همگی در این انکشاف، بالسویه شریکیم و هیچ یک را بر دیگری مزیت و برتری نیست. به موافقت و معاونت یکدیگر این سفر را به پایان بردیم و این انکشاف نمایان کردیم» و دست هر یک را گرفته دوستانه فشار می‌داد. «(۱۲۸: ۵۰۹) حال آنکه گفتار او با کاپیتان التامون در مقام یک هم‌تا و رقیب دارای قدرت همسان، لحنی پرخشگرانه و ستیزه‌جویانه به خود می‌گیرد. گفتگوی بین اطراس و التامون پیرامون هدف غایی آنها از سفر به قطب شمال خشونت‌بارترین گفتمان موجود در داستان است که در آن هر یک از دو کاپیتان برتری‌های قومی خود را به رخ دیگری می‌کشد. نتیجه این مکالمه به شروع نزاعی تن‌به‌تن می‌انجامد که با مداخله دکتر، ژونسون و بل خاتمه می‌یابد: «اطراس از روی سخریه گفت: آیا بعد از این همه گفت‌و شنود نیت و مقصود شما همین بود که اظهار کردید؟! التامون گفت: بلی، من که جز این چیزی در نظر ندارم ولی از خیال شما خبر ندارم [...] سهل و اقرب است و الحق کان ینگی دنیایی مرد بزرگی بود که چنین راهی را منکشف ساخت. اطراس از این کلام متغیر گشته از غایت خشم چنان لب خورد را گزید که خون جاری شد. [...] اطراس گفت: اما حالا انگلیسی‌ها در این باب بر او سبقت و برتری دارند. التامون گفت: چرا ینگی دنیایی‌ها را محسوب و مذکور نمی‌دارید مگر من از چه ملت هستم؟ اطراس گفت: شما از ملتی هستید که حرکت از روی اراده را با غیر آن فرق نمی‌دهید و عمل از روی علم را با امور اتفاقیه تمییز نمی‌گذارید. زیرا که انگلیسی‌ها بدون این که طالب مجهول باشند و حرکت بی‌قاعده نمایند، از روی علم و بصیرت و بر وفق دانش و بصیرت، خود را بدین حدود رسانیده‌اند و کان از روی بی‌خبری [...]» (۱۱۹: ۴۷۳-۴۷۴).

در گفتمان بالا، عبارت‌های: «از روی سخریه»، «لب‌گزیدن»، «متغیر گشتن»، «برتری انگلیسی‌ها بر ینگی دنیایی‌ها»، «عمل از روی علم» و «عمل از روی بیخبری»، جمله‌گی بر لحن خشونت‌بار آن دلالت می‌کند.

به جز کاربرد زبان به عنوان عامل شناسایی قدرت، در زبان راوی سوم شخص داستان نیز پیوسته اشاراتی به منشأ قدرت می‌شود که به طور خلاصه می‌توان از آنها با عنوان «دانش-

مداری»، «قانون مداری»، «قدرشناسی» و «استیلاطلبی» یاد کرد. موارد پیش گفته در کنار شیوه سخن گفتن اطراس به عنوان نماینده اندیشه حاکم در اجتماع، بیانگر وضعیت اجتماعی و فرهنگی انگلستان در دهه ۱۸۸۰ میلادی است. همچنین بیانگر این که چگونه صاحبان قدرت به عنوان قطب اندیشگانی جامعه با نرمش، سایر اقشار را با خود همراه می‌سازند و چگونه از پیوستگی به قدرت رسیده، رودرروی قدرت‌های دیگر می‌ایستند. لازم به ذکر است که خرده‌گفتن‌های دیگری چون «خرافه‌پرستی»، «دین‌گرایی» و «حمایت‌گری» نیز در طول داستان چنین نگرشی را قوت می‌بخشد که به دلیل حفظ انسجام متنی از تحلیل آنها در این اثر چشم‌پوشی نمودیم. در ادامه این بخش تنها به بررسی دانش‌مداری به عنوان گفتن اصلی حاکم بر داستان خواهیم پرداخت و پس از ارائه شواهدی از آن بازخورد انتشار رمان در بافت غیرزبانی نهاد قدرت و بازتاب آن را در خود روزنامه/یران نشان خواهیم داد.

دانش‌مداری

در داستان کاپیتان اطراس به طور پیوسته اما غیر مستقیم، به اهمیت و نقش دانش اشاره می‌شود. این اشارت بی در پی می‌توان اشاراتی تلویحی به یکی از اصلی‌ترین خاستگاه‌های قدرت دانست که در داستان مورد نظر دکتر کلاوبنی به عنوان نماینده طبقه اندیشمند جامعه این نقش را ایفا می‌کند. در نمونه‌های زیر و بسیاری نمونه‌های دیگر که در متن داستان ذکر شده، جز در چند نمونه - همانند نمونه نخست در زیر- تقریباً همواره دکتر کلاوبنی پاسخگوی پرسش‌ها و جوینده راه‌حل برون‌رفت از مشکلات حادث شده است؛ یعنی صاحب اندیشه به طور غیرمستقیم نقش رهبری توده را بر عهده دارد. راهکارهای اوست که دست‌آخر راه به سرمنزل مقصود می‌برد و اتفاقاً در پایان داستان تنها اوست که به بهترین شیوه به آرامش می‌رسد. درست پیش از آنکه کاپیتان اطراس خود را به خدمه کشتی بنمایاند و کشتی در میان توده‌ای از یخها گرفتار شد و کوه‌یخ بزرگی تنها معبر کشتی را مسدود ساخت، به دنبال شورش خدمه کشتی کاپیتان اطراس خود را به عنوان صاحب کشتی معرفی نمود و قائله را خواباند. پس از بررسی قطر کوه یخ دریافتند که قطر آن یکصد و هشتاد زرع است که به علت سرما و برودت هوا پیوسته بر قطر و حجم آن افزوده می‌شود. کاپیتان اطراس دستور داد تا «نقبی عمیق پیچ‌درپیچ و مورچه‌مانند در یخ بریده و باروت در آن انباشته، آتش زند تا با اعانت از آتش، از خطر آب خلاص یابند» (۲۵: ۹۷). خدمه چنین کردند و معبری گشودند و موفق شدند تا از تنگه بگذرند.

نمونه اخیر تنها نمونه‌ای است که در آن شخص اول کشتی یعنی کاپیتان اطراس با درایت و اندیشه خود مشکلی را حل می‌کند. در ادامه داستان تنها دکتر کلاوبنی است که پاسخ تمام پرسش‌ها و راه‌حل تمام مسائل را می‌داند. ارائه راهکارهای مناسب برای مجموعه متفاوتی از مشکلات پیش‌آمده، نشان از عمق دانش دکتر کلاوبنی دارد. توضیح درباره پدیده‌های اقلیمی (نمونه اول)، اشراف به علوم مختلفی مانند معماری (نمونه دوم)، شکار (نمونه سوم) و سیاست (نمونه چهارم) و بسیاری نمونه‌های دیگر همانند ساخت گلوله یخی برای شکار، روشن کردن آتش با عدسی‌های یخی و تهیه آذوقه، جملگی بر اشراف کامل دکتر کلاوبنی بر مسائل دلالت دارد.

نمونه اول

هنگام عبور از تنگه بلو، در روز سوم، دکتر کلاوبنی با دیدن قرص آفتاب که اطراف آن را دایره‌هاله‌مانند ملونی احاطه کرده بود و قوس دیگری از میان آن می‌گذشت چنین استدلال می‌نماید: «در هواهای سرد وقتی که یک نوع غلظتی در هوا به دید آید و جرم آن متکاثف گردد و به واسطه برودت هوا ابخره و اهوئه مترشحه که در برابر شعاع شمس و انصارالوالالبصار می‌باشد صورت دایره ملون مرئی می‌شود» (۳۵: ۱۳۸). «به سبب انعکاس شعاع و اجزاء اهوئه که به سبب برودت، متجسم به نظر می‌آیند به شکل دایره نمایند و شعاع آفتاب در آن دایره تافته به حسب اختلاف رطوبات [...] در کمیت و کیفیت و ضوء آفتاب اطراف قریبه را به تخفیف نموده دایره‌مانند به نظر می‌آید و گاهی در اطراف فوق وقتی در جهت تحت قرص یک نیمه آن دایره عکس افکند قوسی متقاطع در نظر واقع شود» (۳۶: ۱۴۱).

نمونه دوم

هنگامی که کاپیتان اطراس پس از ترک کشتی برای یافتن آذوقه به همراه پنج همراهش مجدداً به کشتی بازمی‌گردند، با بقایای سوخته کشتی مواجه می‌شوند و مجبور می‌گردند برای خود مکانی امن بیابند. «دکتر گفت: [...] عجالتاً باید در این کشتی شکسته به هر نحو ممکن شده تمسکن جسته از روی دقت و فراغت، خانه یخی ترتیب داده از شر سرما و ضرر جانوران آسوده شویم. لکن طراحی و معماری خانه را به عهده بنده بازگذار فرمائید که موافق سلیقه شما در استحکام بنا اهتمام نمایم» (۹۲: ۳۶۶). در ادامه بر اساس طرحی که از معماری یک خانه یخی روسی در ذهن دارد، بنای بسیار مستحکم و امنی احداث می‌نماید.

نمونه سوم

زمانی که افراد به جا مانده از کشتی برای گذران زمستان در خانه‌ای یخی سکنی می‌گزینند، برای حفاظت خود تدابیر لازم را می‌اندیشند. اما پنج خرس قطبی گرسنه از بوی چربی، مکان زندگی آنها را یافته به آنها حمله می‌کنند. در این هنگام دکتر برای سیاحتی در آنجا حضور ندارد و افراد می‌کوشند تا حد امکان از خود محافظت کنند. خرس‌ها روی خانه یخی را با قطعات بزرگ یخ اندود می‌کنند و ساکنان آن را در یخ محصور می‌نمایند. افراد که چاره‌ای ندارند ناامید به انتظار حمله خرس‌ها می‌نشینند. اما یأس آنها با ورود دکتر که با حفر نقبی به داخل خانه می‌آید بدل به امید می‌شود و دکتر می‌کوشد با طرح نقشه هوشمندانه‌ای خرس‌ها را نابود کند. «دکتر گفت خیال دارم خرس‌ها را به ده پانزده من باروت نابود سازم. [...] این نقب را محض همین حفر کردم که راهی به انبار باروت داشته باشیم. [...] در مکانی که دور از خانه و انبارها باشد و همگی خرسان در آن مکان مخصوص جمع آیند» (۱۰۹: ۴۳۳).

نمونه چهارم

زمانی که اطراس درمی‌یابد اذوقه و ادوات به اندازه کافی ندارند، لرزه بر اندامش می‌افتد که چگونه خواهد توانست به قطب شمال برسد. دکتر توضیح می‌دهد که اگر زمستان را سپری کنند، خواهند توانست از تخته‌پاره‌های کشتی پرواز قایقی ترتیب دهند. «دکتر گفت: یحتمل بتوان با تخته‌پاره‌های کشتی پرواز قایقی ترتیب داد و وسیله وصول به قطب ساخت. اطراس از این سخن برآشفته به دکتر گفت مبادا روزی که با قایقی که تخته‌پاره آن از ینگ دنیا بدین صفحات آمده، عازم مقصد شوم. دکتر که این حالت اطراس را مشاهده کرد دیگر هیچ مقام اصرار و ابرام ندیده، سیاق سخن را تغییر داده و صحبت از جای دیگر به میان آورد» (۹۳: ۳۷۰). اما همان گونه که داستان پیش می‌رود، درمی‌یابیم که دکتر با دوراندیشی در زمانی مناسب مجدداً مسئله را طرح می‌کند و ساخت کشتی از تخته‌پاره‌های کشتی آمریکایی را عملیاتی می‌کند و به واسطه همین کشتی کوچک رسیدن به قطب شمال امکان‌پذیر می‌گردد. این نکته به وقوف دکتر بر علم سیاست اشاره می‌کند.

اگر مشکلات پیش‌آمده در جریان سفر را استعاره‌ای از مشکلات حکومت‌داری در نظر آوریم، آن گاه بر اهمیت نقش متفکران و اندیشمندان در هدایت چنین جامعه‌ای افزوده خواهد شد. انتشار رمان سفر کاپیتان اطراس که بر مبنای خردمداری شکل گرفته، در جریده‌ای که در

مقایسه با کتاب بسیار بیشتر در دسترس مخاطبان عام قرار دارد، به یقین موجب افزایش سطح آگاهی شده و اشاعه این نوع نگرش در جامعه عقب‌مانده ایران دوره قاجار به تدریج موجب نضج گرفتن ایده داشتن نظام حکومتی مبتنی بر اندیشه و قانون به جای هوس‌های شاهانه گشته است. در نتیجه از یک سو آراء روشنفکران و صاحبان اندیشه جامعه در میان مردم مشروعیت یافته و از سوی دیگر اندیشه حکومت قانون‌مدار و دانش‌مدار تقویت می‌شد.

اما باز خورد انتشار این اثر در بافت غیرزبانی نهاد قدرت چه بوده است؟ با عنایت به این مسئله که در رمان حاضر پیوسته بر نقش دانش تأکید می‌شود و نمونه‌های بسیاری برای آن ذکر می‌گردد، در نهاد قدرت نیز تمایل به افزایش سطح آگاهی‌های عمومی در قالب اعزام دانشجویان بیشتر به اروپا، سرعت بخشیدن به استخدام مستشاران اروپایی، تسریع امر ترجمه در ایران، انتشار روزنامه‌های بیشتر و تأسیس وزارت انطباعات رخ می‌نماید. به گونه‌ای که شمار دانشجویان اعزامی به اروپا از هفت دانشجو (در دوره عباس میرزا) به پنجاه و یک دانشجو (در دوره ناصرالدین شاه) افزایش می‌یابد (نویسی، ۱۳۶۳: ۴۵). تمایل به کسب دانش و آشنایی با علوم جدید در رفتار شخص شاه نیز دیده می‌شود. نخست آن که تبدیل به یکی از مخاطبان اصلی ترجمه در ایران می‌شود. گرایش به فراگیری زبان‌های فرانسه، روسی و انگلیسی در مقام دول تولیدکننده علم پیدا می‌کند. اعتمادالسلطنه در *روزنامه خاطرات* می‌نویسد: «ماشاءالله شاه سی سال است متصل درس فرانسه می‌خوانند، هنوز نمی‌توانند مکالمه نمایند. حالا روسی می‌خوانند. رسم شاه این است که هر وقت می‌خواهند التفات به انگلیسی‌ها بفرمایند زبان انگلیسی می‌خوانند. چون حالا ایلچی بزرگی از روس می‌آید، محض خصوصیت به روس زبان روسی دو روزی خواهند خواند» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: بیست‌وسه). همچنین شاه در سفرهای اروپایی خود با علوم و صنایع جدید آشنا می‌شود و می‌کوشد ساختار اجتماعی و فرهنگی ایران را همانند اروپاییان تغییر دهد. ورود صنایع و ابزار جدید به ایران در این دوران به اوج می‌رسد و صنعتیاتی چون شکرسازی، پنبه‌کاری، صابون‌پزی، آجرپزی، ریسمان‌ریسی، چینی‌سازی و کاغذسازی به کشور راه می‌یابند.

حال به باز خورد انتشار این رمان در *روزنامه ایران* می‌پردازیم. چاپ رمان حاضر، انتشار خاطرات سفر ناصرالدین شاه به گیلان با عنوان *روزنامه سفر گیلان*^۱ را به دنبال داشت که از شماره ۷۱ تا ۱۱۰ *روزنامه ایران* به موازات همین پاورقی با دستخط خود شاه به چاپ می‌رسید. نگاهی اجمالی به این خاطرات نشان می‌دهد که سفر بدون مقدمه و تدارکات خاصی دست‌کم از

سوی شخص شاه صورت گرفته است و هدف خاصی برای سفر تعیین نشده است. در طول سفر جز سختی راه یا آب و هوای بد مشکل دیگری وجود ندارد. به هیچیک از درخواست‌ها و مطالبات مردم به طور مشخص اشاره نشده و در نتیجه از پاسخ احتمالی شاه نیز سخنی در میان نیست. همچنین در تمامی مسیر رویداد خاصی اتفاق نمی‌افتد که در آن نشانی از درایت و کیاست شاه دیده شود.

نتیجه‌گیری

تاریخ و ادبیات هر دو، گفتمان‌هایی روایی هستند که با وضعیت تاریخی مؤلفان، خوانندگان و فرهنگ زمانه‌شان در تعامل‌اند. با توجه به رویکرد فوکو درباره تاریخ و گفتمان هر دوره، متن داستان سفر کاپیتان اطراس از نظم اجتماعی جامعه آن روز انگلستان حکایت دارد و گفتمان‌های نسبتاً یگانه متأثر از شرایط سیاسی، ادبی و فرهنگی عصر ژول ورن است. در این اثر، زبان به عنوان ابزار قدرت در کشاکش روابط شخصیت‌های داستان و جامعه عامل اقتدار و برتری گروهی بر گروه دیگر می‌شود که در داستان مورد نظر صاحبان دانش و ثروت را در مقامی بالاتر می‌نشانند به گونه‌ای که دکتر کلاوبنی به عنوان نماد طبقه اندیشمند و مغز متفکر جامعه همواره طرف مشورت قرار گرفته، نقش مهمی در تصمیم‌گیری‌های کلی ایفا می‌نماید و داستان به سرانجام می‌رسد. در مقابل، طبقه فرودست به دلیل نداشتن دانش و ثروت همواره در موضع فرمانبردار جای می‌گیرد و تخطی از صاحبان قدرت را امری غیراخلاقی می‌پندارد. اما با تنگ شدن اوضاع و احوال، فرودستان از این قاعده که همچون قوانین الهی مقدس است سرپیچی می‌کنند و در نهایت هلاک می‌شوند. اما فرادستان با همدلی و به کمک خرد نجات می‌یابند. این دو نگرش در کنار یکدیگر، حکایت از تفکر حاکم در جامعه آن روز انگلستان دارد که چگونه قدرتمندان با توسل به دانش و ثروت، جامعه را به سمت شکل‌گیری نظامی یکپارچه سوق می‌دهند و عدم همراهی آسیب‌جذبی به جامعه وارد نخواهد کرد، بلکه فرد را به عنوان جزئی منفک‌شده به ورطه نابودی خواهد کشاند. برای تقویت چنین نگرشی است که صاحبان قدرت با قدرشناسی از زیردستان، می‌کوشند پیوسته آنان را با خود همگام و همراه ساخته، با تقویت چرخ‌های پیشبرنده اهداف جامعه از قدرت‌های همسایه پیشی گیرند که رسیدن به قطب و یافتن مرکز آن، حتی به قیمت از دست رفتن افراد و تجهیزات بسیار، بطور نمادین بر چنین تفکری دلالت می‌کند.

از سوی دیگر، به واسطه داشتن نگرش فرادست و فرودست است که تا پیش از شماره شصت یعنی حدود نیمی از داستان، تقریباً به هیچ یک از خدمه کشتی با نامشان ارجاع داده نمی‌شود و از آنها صرفاً با عنوان ملاحان و عملجات یاد می‌شود. اما از حدود شماره شصت به بعد که کم‌کم خدمه کشتی از ادامه وضعیت موجود ناخشنود می‌شوند و سودای شورش در سر می‌پروراند، با ذکر نام به آنها اشاره می‌شود؛ به سخن دقیق‌تر، با قدرت گرفتن، این افراد از حالت بی‌نشان خارج شده، در آن اجتماع هویت می‌یابند. این مسئله در بخش دوم داستان نیز به وضوح دیده می‌شود. کاپیتان اطراس صاحب کشتی و نماینده صاحبان ثروت، دکتر کلاوبنی، نماینده قدرت تفکر و تصمیم‌گیری، ژونسون، صاحب تجربه و در خدمت اهداف گروه و بل، به عنوان قدرت عملگر و بازوی اجرایی خواسته‌های گروه و به طور نمادین اهداف جامعه را پیش می‌برند. تنها فرد غیربومی، کاپیتان التامون آمریکایی است که نه از دانش، نه از قدرت جسمی و نه از تجربه او استفاده‌ای می‌شود و تنها تخته‌پاره‌های کشتی شکسته اوست که به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف متعالی گروه به کار گرفته می‌شود.

با توجه به این که در زبان فارسی استعاره ساختاری «جامعه دریاست» وجود دارد، شاید مخاطب اثر انتظار دارد پیشبرد امور در جامعه ایران نیز چنین باشد؛ یعنی همفکری توأم با همدلی و قدرت متکی بر دانش اصل ساری و جاری کشور تلقی گردد. از این رو، این نگرش غالب در داستان از سطح داستان فراتر رفته، جامعه را به عنوان متنی تداعی می‌کند که در آن شخص شاه صرفاً دارای ثروت و نه دانش است. اندیشمندان همان متفکرانی هستند که - در مقاله حاضر به شماری از آنها اشاره شد- می‌کوشند با به کارگیری دانش خود ثروت را در جهت توسعه منافع عمومی کشور به کار برند و به توسل به نیروی خرد و با اتکا به پتانسیل‌های موجود در جامعه موجب ترقی کشور گردند. اما در واقعیت و در جامعه دوره ناصری بر خلاف متن داستان ثروت و دانش در کنار یکدیگر و دوشادوش هم حرکت نمی‌کنند و خود صاحب ثروت به عنوان یکی از موانع، عمل می‌کند و تصمیم‌گیری‌های نابخردانه او موجب کندی یا رکود جامعه می‌شود. تا به آن حد که به عنوان نمونه در همین دوره، قانون سانسور برای مطبوعات تصویب می‌شود که می‌توان آن را از عوامل بازدارنده پیشبرد دانش در نظر آورد.

منابع

- آدمیت، فریدون. (۱۳۵۵). *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران (جلد نخستین)*. چاپ اول.

- تهران: انتشارات پیام.
- آدمیت، فریدون. (۱۳۶۴). *اندیشه‌های میرزا رضاخان کرمانی*. چاپ اول. تهران: انتشارات طهوری.
- اسدی مجد، فاضل، ذوالفقاری، یاسر. (۱۳۸۸). «جنسیت، قدرت و کاربرد زبان از دیدگاه تاریخ‌گرایی نوین در گلنگری گلن راس اثر دیوید ممت». *نقد ادبی*. شماره هفتم. صص ۳۸-۵۸.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن. (۱۳۸۹). *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*. تصحیح ایرج افشار. چاپ هفتم. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- اکبری، محمدعلی. (۱۳۸۴ الف). *تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجاریه و پهلوی اول)*. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اکبری، محمدعلی. (۱۳۸۴ ب). *پیشگامان اندیشه جدید در ایران: عصر روشنگری ایران*. چاپ اول. تهران: مؤسسه تحقیقات و علوم انسانی.
- برتنز، یوهانس ویلم. (۱۳۸۲). *نظریه ادبی*، ترجمه فرزانه سجودی. چاپ اول. تهران: آهنگ دیگر.
- برسلر، چارلز. (۱۳۸۱). *درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی*. ترجمه مصطفی عابدینی. چاپ اول. تهران: نیلوفر.
- پیروز، غلامرضا، قائمی، دیوکلاپی، عادل. (۱۳۹۲). «تاریخ‌گرایی سهراب سپهری در مرگ رنگ». *تاریخ ادبیات*. شماره ۲۷. صص ۵۱-۷۰.
- تسلیمی، علی. (۱۳۹۰). *نقد ادبی (نظریه‌های ادبی و کاربرد آنها در ادبیات فارسی)*. چاپ دوم. تهران: انتشارات کتاب آمه.
- حائری، عبدالهادی. (۱۳۶۰). *تشیع و مشروطیت و نقش ایرانیان مقیم عراق*. چاپ اول. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- رضوانیان، قدسیه. (۱۳۹۳). «تاریخ‌گرایی نو (بررسی کتاب تاریخ بیهقی در بوتۀ نقد جدیدی)». *نقد ادبی*، سال هفتم، شماره ۲۵. ۲۱۱-۲۳۰.
- رفیع‌زاده، سرورسا، صالحی‌نیا، مریم. (۱۳۹۲). «بازنمایی مناسبات قدرت در زبان دبیری با تکیه بر دستور الکاتب فی تعیین المراتب». *نقد ادبی*. سال ششم، شماره ۲۴، صص ۳۱-۶۲.
- *روزنامه ایران*، ۱۲۸۸-۱۲۸۹. شماره ۱-۱۳۲.

- علیزاده بیرجندی، زهرا. (۱۳۹۰). «نقش ترجمه‌ها در رواج گفتمان انتقادی و بحران آگاهی در عصر قاجار». *پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی* (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی). سال یازدهم. شماره اول. صص ۱۵-۲۶.
- غنی‌نژاد، موسی. (۱۳۸۶). *تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر*. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- فوکو، میشل. (۱۳۸۸). *اراده به دانستن*. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. چاپ پنجم. تهران: نشر نی.
- قاسم‌زاده، سیدعلی، ذبیح‌نیا، آسیه، بردخونی، حسین. (۱۳۹۳). «بازخوانش بینامتنی منظومه جمشید و خورشید سلمان ساوجی از منظر تاریخ‌گرایی نو». *شعرپژوهی (بوستان ادب)*. سال ششم. شماره نوزدهم. صص ۱۶۱-۱۸۸.
- کوزنزهوی، دیوید و دیگران. (۱۳۸۰). *فوکو در بوته نقد*. ترجمه پیام یزدانجو. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- محمودی تازه‌کند، فاطمه. (۱۳۹۱). «گفتمان، قدرت و زبان در قصه‌های بهرنگی از دیدگاه تاریخ‌گرایی نوین». سال پنجم. شماره هفدهم. صص ۱۷۵-۱۹۱.
- میرزابابازاده فومشی، بهنام، خجسته‌پور آسیه. (۱۳۹۲). «ابهام‌زدایی از نقد نوپای تاریخ‌گرایی نو در ایران با نگاهی به پژوهش‌های انجام‌شده». *نقد ادبی*. سال ششم. شماره بیست‌ودوم. صص ۷-۲۸.
- میلز، سارا. (۱۳۸۹). *میشل فوکو*. ترجمه داریوش نوری. تهران: نشر مرکز.
- مکاریک، ایرنا ریما. (۱۳۸۴). *دانشنامه نظریه‌های ادبی*. ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی. چاپ اول. تهران: آگاه.
- نوایی، داود. (۱۳۶۳). *تاریخچه ترجمه از فرانسه به فارسی در ایران از آغاز تا کنون*. چاپ اول. کرمان: انتشارات داودنوایی.
- وحدت، فرزین. (۱۳۹۳). *روایی فکری ایران با مدرنیت*. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. چاپ چهارم. تهران: انتشارات ققنوس.
- Farman Farmayan, Hafez. (1966). "the Forces of Modernization in Nineteenth-Century Iran: A Historical Survey". In W. Polk and R. Chamber, eds. *Beginnings of Modernization in the Middle East*. Chicago: University of Chicago Press.
- Foucault, Michel. (1978). *The History of Sexuality Vol. I: An Introduction*. Tr. Robert Hurley. 1st edition. New York: Random House.

- Greenblatt, Stephen. (1980). *Renaissance self-Fashioning: From More to Shakespeare*. 1st edition. Chicago: Chico University Press.
- Greenblatt, Stephen. (1990). "Resonance and Wonder". *Bulletin of the American Academy of Arts and Sciences*. Vol. 43. No. 4. pp 42-56.
- Greenblatt, Stephen. (2002). *Hamlet in Purgatory*. 1st edition. Princeton: Princeton University Press.
- Habib, M. A. R. (2005). *A History of Literary Criticism: From Plato to the Present*. Blackwell Publishing Ltd.
- Seldon, Raman & Peter Widdowson. (1997). *A Reader's Guide to Contemporary Literary Theory*. 3th Ed. London: Prentice Hall.
- Thomas, Linda et al. (1999). *Language, Society and Power*. London and New York: Rutledge.

